

چوب‌برها

نویسنده: توماس برنهارد

مترجم: عادلہ جمینی



سرشناسه: برنهارت، توماس، ۱۹۳۱-۱۹۸۹ م.

Bernhard, Thomas

عنوان و نام پدیدآور: چوب‌برها/ نویسنده توماس برنهارت؛ مترجم عبدالله جمعی.

مشخصات نشر: تهران: نوای مکتوب، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۱۶۸ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۵۸-۲۲-۲

و ده ت فهرست نویسی: فیبا

داشت: عنوان اصلی: Holzfällen.

یادداشت: کتاب از متن انگلیسی با عنوان "Woodcutters, c1987" به فارسی برگردان شده است.

صنوع: داستان‌های آلمانی - قرن ۲۰.

موضوع: 20th century - German fiction

شناسه افزوده: جمعی، عبدالله، ۱۳۶۳ - مترجم

رده بندی کتب: PT2

رده بندی دیویی: ۸۱۰.۹۱۴

شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۷۰۷۲

نام کتاب: چوب‌برها

نویسنده: توماس برنهارت

مترجم: عبدالله جمعی

نویت چاپ: اول / ۱۳۹۹

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۵۸-۲۲-۲

طراح جلد: پیمان‌ه صفایی تهرانی

ناظر فنی: سیدیاشار بنی‌هاشمی خامنه



کلیه حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است.

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۷۹۴۱۵

قیمت: ۳۷۵۰۰ تومان

مقدمه مترجم

توماس برنهارد، سال ۱۹۱۱ میلادی در صومعه‌ای در هیرلن هلند به دنیا آمد؛ مادرش که در آن زمان «ردوان» یک ده بود، برای به دنیا آوردن فرزند نامشروعش از اتریش به آنجا گریخته بود. پس از گذشت یک سال، مادر برنهارد به نزد خانواده‌اش در وین برگشت، در آنجا، پدرش، یوهانس فرومیچلر، بیشترین اثر را بر توماس جوان گذاشت. برنهارد در سال ۱۹۴۱ میلادی به مؤسسه‌ای ویژه‌ی کودکان مسئله‌دار فرستاده شد، در سال ۱۹۴۱ میلادی به تراون اشتاین برگشت و تحصیلش را در آنجا ادامه داد و در سال ۱۹۴۱ میلادی به عضویت کلیسای کاتولیک درآمد. بعدها او مذهب کاتولیک را «ناایتم مقایسه کرد: هر دو نمونه‌ی دیکتاتوری و سلطه‌جویی هستند. برنهارد در سال ۱۹۲۰ میلادی دبیرستان را ترک کرد و شاگرد یک خواربار فروشی شد. زودتر به کمک فروشگاه باعث شد او دچار یک بیماری ریوی خطرناک شود. در مقطعی حال او چنان وخیم شد که کارکنان بیمارستان محلی در بخش متوفیان مراسم پیش از مرگ را برایش برگزار کردند. او پس از آن‌که از کمایی مهلک و بستری شدن‌های مکرر در بیمارستان جان سالم به در برد، در سالزبورگ و وین موسیقی و نمایشنامه‌نویسی خواند و پس از فارغ‌التحصیلی و کار در چند روزنامه سرانجام حرفه‌ی نویسندگی آزاد را در پیش گرفت.

رمان چوب‌برها جزو آخرین آثار این نویسنده برجسته‌ی ادبیات آلمان و دیپلمات. این رمان مطابق معمولِ رمان‌های برنهارد در یک پاراگراف طولانی و لاینقطع و با نثری که به سادگی می‌توان نثر برنهاردی نامید، به شیوه‌ی روایت اول شخص نوشته شده است. داستان با یک مهمانی شام آغاز می‌شود که م. با ناناش، زوج آرسبرگر، آن را یک مهمانی شام هنری می‌خوانند؛ این مهمانی به افکار یک بازیگر تئاتر برگزار شده و مهمانانش افرادی از جامعه هنری وین هستند، م. حمله راوی داستان که سی سال پیش با آرسبرگرها و در واقع با تمام - معه هری وین قطع رابطه کرده اما درست در روزی که از خودکشی دوست مشترکشان با آرسبرگرها، جوانا، مطلع می‌شود، در خیابان به آرسبرگرها برمی‌خورد و آن‌ها نیز او را به مهمانی‌شان دعوت می‌کنند. راوی علی‌رغم نفرت و بیزاری بی‌حد و سرش از این زن و شوهر و تمام افرادی که می‌داند در مهمانی آن‌ها حضور دارند دعوت‌شان را قبول می‌کند و حالا روی یک صندلی راحتی در آپارتمان آرسبرگرها نشسته و به همراه سایرین منتظر آمدن آقای بازیگر است.

رمان شامل دو بخش عمده است: در بخش اول، آقای بازیگر هنوز از راه نرسیده و همگی منتظر او هستند، راوی داستان در انزوایی خودساخته روی یک صندلی راحتی در پیش‌اتاقی آپارتمان نشسته و مثل یک تماشاچی صحنه‌ی مهمانی را نظاره می‌کند: "مهمان‌ها به نحوی سبک و پیکره‌های روی یک صحنه‌ی دوردست بودند؛ بیشتر مثل این بود که عکاسی متحرک را از میان دود سیگاری که از سیگار کشیدن همه شکل گرفته به تماشا کنید." برنهارد که خود نمایشنامه‌نویسی قهار است در این بخش صحنه‌ای تئاتری خلق می‌کند، او راوی داستان را در جایگاه تماشاچی (یا شاید ناظری پشت پرده) می‌نشانند و آرسبرگرها و مهمانان دیگر که منتظر ورود آقای بازیگر هستند به شکل کنایه‌آمیزی خود بازیگران این صحنه می‌شوند. چون آن‌ها هنرمند اصیل نیستند، آن‌ها مجموعه‌ای از القاب خودساخته مثل خلیف و برن، ویرجینیا ولف وین، گرتروداشتاین وین و ... هستند؛ هستی آن‌ها هستی واقعی نیست، بلکه یک هستی نمایشی است. راوی داستان مدام از خود دشر می‌پرسد چرا در

این مهمانی شرکت کرده و به میان جمعی آمده که اساساً از آن‌ها بیزار است و به یک جواب می‌رسد: خودکشی جوانا؛ غلیان لحظه‌ای احساس از شنیدن خبر خودکشی دوست قدیمی‌اش او را دوباره به تله انداخته بود. در اینجا راوی وارد موضوع محوری و محبوب برنهارد، خودکشی، می‌شود. خودکشی جوانا چند روز پیش رخ داده و در واقع مراسم خاکسپاری او ساعاتی قبل از برگزاری مهمانی شام به اتمام رسیده است. جوانا، با نام واقعی الفرید اسلوکال، به عنوان دختر جوانی روستایی، در جستجوی هنر وارد تله‌ی وین و جامعه‌ی هنری مخرب آن می‌شود و هستی تظاهری خاص این جامعه را به خود می‌گیرد و حتی جوانا تغییر نام می‌دهد و در نهایت در ماشین هنر خردکنی وین نابود می‌شود. او با روحی بیمار برای مردن به روستای‌شان در کیلب برمی‌گردد و در آنجا خودش را حیات‌آمیز می‌کند. خودکشی از دید برنهارد نه تنها مرگی طبیعی بلکه طبیعی‌ترین مرگ برای انسان‌های است که از اصل و طبیعت‌شان فاصله می‌گیرند و در دل بیای متصنع مدرن به درد یأس و سرخوردگی دچار می‌شوند. او در صحنه‌ی مراسم خاکسپاری جوانا هستی متظاهرانه‌ی مردم شهری و به اصطلاح جامعه‌ی هنری وین را در مقابل هستی اصیل مردم روستایی کیلب قرار می‌دهد و نمایش به غایت مضحک و در واقع غریب به راه می‌اندازد که در آن افراد حتی در نشست‌ن ریختن استن همخوانی ندارند: «وقتی می‌نشستند یا از جای‌شان بلند می‌شدند، این کار را خیلی زود (یا خیلی دیر) انجام می‌دادند. وقتی در جواب حرفی می‌زدند جوابشان خیلی زود (یا خیلی دیر) بود. در صورتی که مردم محلی، که به اصطلاح خسیس، خوبی از آن‌ها در مراسم شرکت کرده بودند، تمام کارهای‌شان طبیعی بود. آن‌ها طبیعی حرف می‌زدند، طبیعی می‌خواندند، طبیعی راه می‌رفتند، طبیعی می‌نشستند و از جای‌شان بلند می‌شدند و هیچ کاری را خیلی زود یا خیلی دیر یا خیلی سریع یا خیلی کند انجام نمی‌دادند.» در بخش دوم رمان، آقای بازیگر از راه می‌رسد، او بعد از بازی در نقش اکدال در نمایشنامه‌ی مرغابی وحشی ایسن و ساعاتی گذشته از نیمه‌شب پای به صحنه‌ی مهمانی می‌گذارد و علاقه‌ای به بحث و گفتگو درباره‌ی حرفه‌اش نشان نمی‌دهد اما جینی بیلرث، ویرجینیا ولف وین،

تنها کسی در میان مهمانان که مرغابی وحشی را مطالعه کرده، او را راحت نمی‌گذارد. حملات جینی به آقای بازیگر با چاشنی چند لیوان شراب سفید منجر به طغیان لحظه‌ای آقای بازیگر می‌شود: «سپس او بعد از خوردن اردک ماهی و کشیدن دو سه سیگار و نوشیدن چند لیوان شراب سفید به یک‌باره به یک بشر متفکر، حتی به نوعی یک بشر فیلسوف، تبدیل شد، او خودش را از یک گارگویل به یک بشر فیلسوف و از یک شخصیت نمایشی منزجرکننده به یک سخن‌چین حقیقی تبدیل کرده بود.» برنهارد با نبوغ خارق‌العاده‌اش لحظه‌ای ناب را توصیف تناقض این جمع متظاهر وینی خلق می‌کند: آقای بازیگر بورگ‌تئاتر که عملاً بازیگر بین مهمانی شام است، کسی که عمرش را به بازیگری در صحنه‌ی «سازگار» و «راوی او را» نمونه‌ی راستین هنرمند نماهای وینی می‌خواند، خنده از تصنیف دل‌تنگ طبیعت، برای لحظاتی کوتاه نقاب از چهره برمی‌دارد و علیه بازیگران معرکه می‌شورد و تبدیل به یک «فیلسوف آنی» می‌شود، فیلسوفی که ایده‌های سر، بیکه کلامش، جنگل، جنگل بکر، زندگی یک چوب‌بر است و صحنه‌ی شام هنر را را هم می‌پاشد...

و در پایان راوی داستان است که می‌شتابد تا این شب را ثبت کند: «همین‌طور که می‌دویدم، با خودم فکر کردم: الساعه دربارۀ من می‌نویسم، هر چه که باشد. الساعه دربارۀ این شام هنری در گشت‌و‌گذار می‌نویسم، همین حالا. اندیشیدم، همین حالا. همین‌طور که در مرکز شهر می‌دویدم، بارها و بارها به خودم گفتم، الساعه - به خودم گفتم، الساعه، همین حالا. الساعه، الساعه، قبل از آن‌که خیلی دیر شود.»

توماس برنهارد در سال ۱۹۸۹ میلادی در گموندن اتریش از دنیا رفت. او به عنوان آخرین حرکت بحث‌برانگیزش در وصیتنامه‌ی خود قید کرد که هیچ‌کدام از آثارش نباید در اتریش چاپ شوند یا به نمایش درآیند، هرچند می‌توان گفت مسئله‌ی برنهارد، در نهایت، نه تنها کشور اتریش و جنایات دولتمردانش، بلکه ایستادگی محض او در برابر زندگی بود، آنچه فیلسوف رومانیایی، امیل سیوران، آن را «مسئله‌ی برنهارد یا به دنیا آمدنش» خواند.